



تاریخ نحو (۲)

باهتمام: حمیدرضا میرحاجی

مکاتب نحوی

با اقدامات ابوالأسود، نحو شکل گرفت و شاگردان او آموزشها و تعلیمات استاد را در بصره رواج دادند و از این راه علماء و نحویونی تربیت شدند که بعدها نام «مکتب بصره» را به خود گرفتند.

«مکتب» - در این گونه مباحث - بر مجموعه عقاید و نقطه نظرهایی اطلاق می شود که از سوی گروهی مورد پذیرش قرار می گیرد. پسوند «بصری» و یا «کوفی» و ... بر مکان و شهری اطلاق می شود که آن مجموعه نظرات و عقاید در آنجا شکل گرفته است.

بصره

بصره در زمان خلیفه دوم و با اجازه او و به دست «عتبه بن غزوان» فرمانده ارتش اسلام که برای فتح این منطقه و شکست دادن ایرانیها آمده بود، به صورت شهر در آمد. نام قبلی این شهر «حریبه» و یک بسندر کوچک بشمار می رفت که از موقعیت استراتژیکی مهمی برخوردار بود. بصره در کنار دریا قرار داشت و این مسأله موجب شده بود که این شهر محل

ورود اقوام و گروههای مختلف باشد. گروههای مختلفی از قبایل عرب و نیز ایرانیها و گروههایی از مردم مناطق و حتی قاره های دیگر از قبیل یونانیها و سیاه پوستان سودان و زنگبار در این منطقه زندگی می کردند. ولذا بصره پیوسته با تازه های دنیا در ارتباط بود.

نزدیک بودن بصره به جندیشاپور که در آن فرهنگهای مختلف یونانی و فارسی و هندی تدریس می شده، در کنار تجاری بودن بسندر بصره و رفت و آمد اقوام و گروههای مختلف موجب شده بود که بحثهای عقلی و فلسفی و کلامی در این شهر پا بگیرد. بازار «مرید» در این شهر همچون سوق عکاظ مرکزی بود که علاوه بر تجارت، محل رفت و آمد اهل فضل و ادب بود.

آغاز شکل گیری مکتب بصره

ابوالأسود هسته اولیه مکتب بصره را پایه نهاد. علمای اولیه علم نحو پس از او عبارت بودند از «عنبسه بن الفیل» و «میمون الأقرن» و «عبدالله بن ابی اسحاق

حضرمی» و «نصر بن عاصم لثی» و «ابوعمر و بن العلاء» یکی از قرآء سبعه و عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی^۲ و عیسی بن عمر ثقفی. پس از این گروه به نحو - یونی همچون «خلیل بن احمد» و «سیبویه» و «ابوزید انصاری» می رسمیم که از شاگردان «عیسی بن عمر ثقفی» بودند.

کوفه

کوفه دو سال پس از بصره در زمان خلیفه دوم بدست سعد بن ابی وقاص به صورت شهر درآمد. این شهر در کنار فرات قرار دارد. کلمه «کوفه» یک کلمه عربی است که اصل آن «کوفان» بوده است. «کوفان» به منطقه ای گفته می شود که نگهبانی و دزبندی شده باشد. در پاره ای موارد کوفه، «کوفان الجند» یعنی دژ لشگر و پادگان قشون نامیده شده است. کوفه یک منطقه کشاورزی بود که کشت خرما در آن رواج داشت. کوفه از لحاظ اجتماعی مرکز جنگجویان و یا به عبارت دیگر یک پایگاه نظامی بود که از مجموعه قبایل جنگجویی تشکیل می شد که از جزیره العرب به کوفه آمده

بودند و هر یک در منطقه‌ای زندگی می‌کردند. هر قبیله یک «حی»^۳ کوچک داشت که اطراف آن را دیواری در برمی‌گرفت. همچنین رسوخ فرهنگ برتری عرب بر غیر عرب و وجود تعصبات قبیله‌ای موجب شده بود که برخلاف بصره، فرهنگها و آئینهای مختلف موجود در شهر، هر یک بر صبغه خود باقی باشد و وحدت و انسجامی شکل نگیرد. اما در بصره — شاید به علت منطقه تجاری بودن — این وحدت و ذوب فرهنگی صورت گرفته بود.

مکتب کوفه

با ظهور «ابوجعفر رؤاسی» مکتب نحوی کوفه پای گرفت. او از شاگردان عیسی بن عمر — از نحو یون بصره — بود. قبل از ابوجعفر، مدرسه بصره تنها مدرسه نحوی عراق بود. او اولین نفر از مکتب کوفه است که در علم نحو به تألیف کتابی به نام «الفیصل» همت گماشت. آنجا که سیبویه در کتاب خود عبارت «قال الکوفی» را می‌آورد، مُرادش «رؤاسی» است. از شاگردان او «کسانی» و «فراء» بودند که توانستند مکتب کوفه را رونق بخشند.

پیدایش اختلاف

اولین بار سیبویه در «الکتاب» مستعرض اختلاف میان علمای بصره و کوفه می‌شود. این اختلاف در آن روز از سطح مناقشات فکری و تفاوت رأی و سلیقه تجاوز نمی‌کرد. و این چیزی نبود که تنها میان علمای بصره و کوفه اتفاق افتد. چه بسیار مواردی که خود سیبویه در «الکتاب» آراء اساتید خود «خلیل بن احمد» و «یونس» را نقد نموده و آراء آنها را با عبارت «کما زعم الخلیل...» و یا «کما زعم یونس...» باطل دانسته است.

هر زمانی که نزاعات فکری و اختلافات عقیدتی و فکری با انگیزه‌های مادی و دنیایی پیوند نخورده باشد و قصد صاحبان فکر، ابراز عقیده‌ای باشد که خود به اتقان و صلاح و درستی آن پایبند هستند و تنها قصدشان از ابراز

فکر، ارائه طریق اقوم باشد، هیچگاه چنین ابراز نظرهایی به دشمنی و کینه و حسد نمی‌انجامد. چرا که هر دو گروه از اندیشه و اعتقاد سخن سر داده‌اند و خود بیش از دیگران معترفند که ذهن جوّال آدمی را قدرت آن است که در هر عرصه‌ای به جولان پردازد و دائه‌ای برگیرد و شیرهٔ جانش را صفایی تازه بخشد. پس در این صورت چه نیازی به دشمنی و تخطئه و تکفیر ...

اما آنجا که پای دنیا به میان می‌آید و منافع دنیوی و مصالح نفسانی گریبانگیر یکی از دو طرف صاحبان اعتقادی شود، اینجاست که اختلافات فکری به تصفیه‌های فیزیکی منجر می‌شود و یک گروه تنها زمانی احساس رضایت و آرامش می‌کند که گروه مقابل خود را از عرصه مسائل فکری به کناری گذاشته باشد.

در موضوع مورد بحث ما نیز این نکته تا اندازه‌ای صادق است. تا آن هنگام که علمای کوفه پای در کتاب حکومتهای وقت نگذاشته و خلقای وقت آنها را به خدمت نگرفته بودند، این اختلافات رنگ و بوی سیاسی و دنیایی نداشت. اما از آن زمان به بعد یعنی هنگامی که خلقای عباسی، «کسانی» و شاگردانش را برای تربیت فرزندان خود وارد قصر خود نمودند، کوشش کردند که حریف با سابقه و عالم و اندیشمند خود را از صحنه خارج کنند. چرا که خود معترف بودند که عالمان بصره گذشته از قدمت و سابقه علمی، از ایشان برترند. بنابراین از این زمان به بعد، اختلاف میان این دو طایفه رنگ و بوی مسائل نفسانی به خود گرفت و هر زمان که برخوردی میان این دو طایفه رخ می‌داد، تنها حبّ غلبه بر رقیب علمی و تعصب و کینه بود که موجب می‌شد فکر برتر و قول اصح به محاق رود و صاحب آن طرد و خاموش شود. و این را ما می‌توانیم در برخورد میان کسانی و سیبویه در مسأله «زنجبوره» به وضوح مشاهده کنیم.^۴

برخوردهایی که میان علمای بصره و کوفه

— بویژه کسانی — در محافل و مجالس با حضور خلیفه وقت اتفاق افتاد و تسامیل و گرایش حکومتهای وقت به دفاع از یکی از طرفین نزاع و اسکات و کنار گذاشتن طرف مقابل و بخش اینگونه اخبار در میان محافل مختلف، موجب شد که بتدریج اندیشه وجود دو مکتب بصری و کوفی پای گیرد و در اندیشه‌ها رسوخ کند.

نکته‌ای که باید در اینجا از نظر دور نداشت

این است که ما امروز کتابهای نحوی مختلفی از علمای مکتب بصره در اختیار داریم و با جرأت می‌توانیم آراء آنها را از نظر گذرانده و غت و تمینش را تشخیص دهیم. از سوی دیگر در بسیاری از شهرها، این نحو بصره بود که رواج یافته بود و لذا موجب شده که کتابهای علمای بصره رونق و رواج یابد. اما برعکس از علمای کوفه نه تنها کتابی به دست ما نرسیده، بلکه سخنان و آراء آنها در کتابهای رقبای فکریشان جمع شده و نقد گردیده است. از این رو حکم ما نسبت به حق و باطل بودن این دو مکتب چه بسا با لغزشهایی نیز توأم باشد!

در شماره آینده ادامه مطلب را پی خواهیم گرفت و نکات بیشتری را پیرامون ویژگیهای این دو مکتب نحوی بیان خواهیم کرد. بمنته و توفیقه.

پاورقی:

۱. نصر بن عاصم به همراه یحیی بن یعمر راه استاد خود «ابوالأسود» را در ضبط حروف عربی ادامه دادند. اینان به سفارش حجاج نقطه‌های رو و زیر حروف را ابتکار نمودند. یحیی با فرزند ابوالأسود «عطاء بن ابی‌الاسود» پس از موت استاد خود، نحو را توسعه دادند و آن را میّوب نمودند. گویند این دو اولین کسانی بودند که نحو را بدینگونه وضع نمودند.

۲. گویند وی اولین کسی بود که نحو تعلیلی را پایه نهاد.

۳. «حی» به واحدی کوچکتر از قبیله اطلاق می‌شود.

۴. در شماره‌های آینده — ان شاء الله — از این موضوع سخن خواهیم گفت.